

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲ دی ۱۳۹۶
مصادف با: ۴ ربیع الثانی ۱۴۳۹
جلسه: ۱۷

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره
موضوع جزئی: آیه هفتم - مفردات - نکات

﴿ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ ﴾

آیه هفتم: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

معنای تحت اللفظی آیه معلوم است، خداوند بر قلب‌ها و گوش‌های آنها مهر زده است و بر دیدگان آنها پرده‌ای ضخیم و ستبر آمیخته لذا نه حق را می‌فهمند و نه می‌شنوند و نه می‌بینند، و به همین جهت عذاب عظیم و بزرگی در انتظار آنان است، چون فاقد ابزار و وسایل تحصیل ایمان و اعتقاد و باور شدند، و از آنجا که این ابزار علم است و علم هم مقدمه ایمان است لذا ایمان نمی‌آورند.

ارتباط این آیه با آیه قبل

ارتباط این آیه با آیه قبل به این نحو است که در آیه قبل اخبار از عدم ایمان کافران کرده‌اند، آیه قبل این بود «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»، اخبار از عدم ایمان کافران و اینکه چه تو آنها را انذار کنی و چه نکنی، ایمان نمی‌آورند.

در آیه قبل سخن از عدم ایمان کافران بود، ما به تفصیل درباره این آیه به اندازه مقدور این جلسه سخن گفتیم، که اینها ایمان نمی‌آورند، در این آیه به رمز و راز ایمان نیاوردن آنها اشاره می‌کند و اینکه چرا مشمول هدایت نمی‌شوند، متقین مشمول هدایت می‌شوند و ایمان می‌آورند اما کافران هدایت نمی‌شوند، چه انذار کنی و چه نکنی اینها ایمان نمی‌آورند، راز ایمان نیاوردن آنها این است که حجاب‌های سه‌گانه آنها را احاطه کرده است، حجاب قلب، حجاب سمع و حجاب بصر، بر قلب آنها مهر خورده، در برابر دیدگان آنها پرده‌ای آویخته شده و در مورد سمع هم خواهیم گفت که مشمول ختم الله علی قلوبهم است یا مشمول جعل علی ابصارهم غشاوة، بالاخره سمع یا مهر خورده است یا غشاوة در برابر آن آویخته شده است به هر حال این سه گرفتار حجاب عناد و جحود و انکار و هوا و هوس و هوا پرستی شده اند لذا ایمان نمی‌آورند، این ارتباطی است که بین آیه هفتم و آیه ششم وجود دارد.

مفردات آیه هفتم

ابتدا یک توضیحات مختصری راجع به مفردات این آیه عرض کنیم بعد هم نکاتی که در مورد این آیه وجود دارد بیان خواهیم کرد.

۱. «خَتَمَ»

اولین واژه «ختم» است، ختم در برابر فتح است، به معنای به پایان رسیدن چیزی یا کامل کردن چیزی است، مهر زدن در فارسی در پایان یک مکتوب، برای همین است که این متن کامل شده است یا به پایان رسیده است، وقتی مهر

می‌زنند اشاره به این معنا دارد، لذا ختم، معنایش این است که پایان حق بینی و حق فهمی و حق شنوایی است، کافران به جایی رسیده‌اند، که دیگر نه حق را می‌بینند و می‌شنوند و نه درک می‌کنند، ختم به این عنوان در اینجا استعمال شده است، مهر زده شده است یعنی آخر درک حق و پایان دریافت حقایق و معارف الهی از هر سه طریق می‌باشد.

در آیات متعددی از قرآن ختم به معنایی که گفته شد یعنی مهر زدن استعمال شده و بکار رفته است و واژه‌هایی مترادف آن، شاید حدود هشت واژه در قرآن وجود دارد که به این معنا و در رابطه با کافران استعمال شده است، مثلاً کلمه طبع، کنان، رین، غلف، قفل، اینها در رابطه با قلب استعمال شده‌اند، مثل آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ»^۱، یا آیه «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً»^۲، و یا آیه «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»^۳، این در مورد قلوب است که به همان معنای مهر زدن و بستن راه دریافت حقایق، (حال این را خواهیم گفت که اینجا اسناد به خداوند داده شده، و وجه آن را توضیح خواهیم داد که چرا ختم اسناد به خدا داده شده است، می‌گوید: ختم الله، خداوند بر دل‌های آنها مهر زد، ولی در مورد ابصار، این را اسناد به خداوند نمی‌دهند، وجه این را عرض خواهیم کرد)، اما به هر حال ختم، به همان معنای قفل و مهر و بستن و مانع شدن از دریافت حقایق است، نظایر و مشابه آن را هم ملاحظه فرمودید.

۲. قلب و سمع و بصر

کلمه قلب و بصر و سمع که در این آیه آمده است، (چون می‌فرماید: ختم الله علی قلوبهم، کلمه سمع و بصر و قلب)، اینها یک معنای ظاهری دارند، قلب همان قلب ظاهری و همان چیزی که درون سینه انسان و مایه حیات است، سمع به معنای گوش است و ابصار هم به معنای چشم‌ها می‌باشد، آنچه که در این آیه از این سه واژه اراده شده است، قلوب و ابصار و سمع باطنی است، یعنی دل و چشم و گوش باطنی، چون اینها هستند که راه دریافت حق و ظرف حق هستند، و خداوند مانع دریافت حق توسط اینها شده است، آنچه ما می‌بینیم این ابزار ظاهری هستند ولی در واقع دریافت کننده حق و حقیقت، قلب و سمع و بصر باطنی است، و إلا کفار کور که نیستند و می‌بینند و چشم ظاهری دارند اما آن چشم بصیرت که با آن باید حقیقت را درک کنند بسته شده است، مؤید این هم آیه «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا»^۴، قلبی دارند که فهم نمی‌کنند به وسیله آن قلوب، و چشم‌هایی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند، «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۵، همین که اینها را به چهارپایان تشبیه کرده است، (درحالی که چهارپایان هم قلب و هم گوش دارند و هم چشم دارند)، به این معناست که که نه سمع آنها نه بصر آنها و نه دل آنها ظرف برای حقایق نیست، اصلاً مقتضی برای پی بردن به حقایق در آنها وجود ندارد، ابتدا می‌فرماید اینها مانند چهارپایان هستند و بعد می‌فرماید «بَلْ هُمْ أَضَلُّ»، که وجه اضل و گمراه بودن

۱. سوره نحل، آیه ۸۰.

۲. سوره انعام، آیه ۲۵.

۳. سوره مطففین، آیه ۱۴.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۵. همان.

آنها را در جای خود باید توضیح دهیم، که به هر حال حداقل این است که چهار پایان و انعام گرفتار عناد و جحود و انکار نیستند، لذا اینها گمراه‌ترند لذا «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ».

علی ای حال قلب و سمع و بصر در این آیه به معنای آن دل و گوش و چشم باطنی است.

پس معنای خَتَمَ و خَتَمَ معلوم شد، قلوب و سمع و بصر اجمالاً معلوم شد.

۳. «غشاوة»

غشاوة، به معنای ساتر و پوشاننده است، فعاله از ماده غَشَوَ یا غَشَى، اگر چیزی بر چیز دیگر مستولی شود و آن را کامل در بر بگیرد، از تعبیر غشاوة استفاده می‌شود، گاهی چیزی ممکن است در برابر انسان مانع ایجاد کند اما این مانع، مانع از یک جهت است، یا مانع نیمه کاره است، الان یک پرده‌ای در اینجا آویزان کنند بنده روبری خود را نمی‌بینم اما جهت‌های دیگر را می‌توانم ببینم، غشاوة در حقیقت به معنای احاطه کامل و در بر گرفتن کامل است، یعنی همه اطراف را می‌پوشاند و فرا می‌گیرد او را، نه اینکه از یک جهت راه برای دیدن و شنیدن و ورود به قلب مسدود شود، از همه طرف مسدود می‌شود، در بعضی از آیات غشاوة و مشتقات آن به این معنا استعمال شده است. مثلاً در آیه «يَغْشَاهُ مَوْجٌ»^۱، یعنی موج او را به نحو کامل در بر گرفت. یا در آیه «غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابٍ»^۲، یعنی یک عذابی از خدا که کامل او را فرا گرفت، پس غشاوة که در برابر چشم دل قرار می‌گیرد، و یا بنا بر احتمالی هم بر چشم و هم بر گوش قرار می‌گیرد، در حقیقت او را احاطه می‌کند و فرا می‌گیرد به نحو کامل، که بطور کلی همه روزنه‌ها و منفذهای دریافت حق و حقیقت و معارف به روی او بسته می‌شود، این دیگر آخرین مرحله نیستی است، برای بعضی ممکن است یک راه یا بخشی از یک راه بسته شود، اما اینکه گرفتار غشاوة و پرده ضخیم شوند که دیگر هیچ راهی برای دریافت حق و حقیقت نداشته باشند، این آخرین مرحله کفر است و نتیجه آن این می‌شود که «و لهم عذاب عظیم» و برای آنها یک عذاب عظیم است.

۴. لهم

این «لام» که در اینجا ذکر شده است لام اختصاص است به معنای اینکه این عذاب عظیم مختص این کافران است، در مقابل احتمال دیگری که اینجا وجود دارد و البته مردود است اینکه این لام را لام نفع بگیریم در مقابل علی که به معنای ضرر است، «مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا»^۳، اینکه برای اهتدی، لام به کار برده است، این لام نفع است و برای ضلالت و گمراهی علی بکار برده است که به معنای ضرر است.

نکات

چند نکته در اینجا در رابطه با مضمون و مفاد این آیه و بعضی تعابیری که در این آیه بکار رفته باید توضیح دهیم.

۱. سوره نور، آیه ۴۰.
۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۷.
۳. سوره اسراء، آیه ۱۵.

نکته اول: این است که اول قلوب را ذکر کرده و بعد سمع را و بعد ابصار را، این تقدیم و تاخیر چه بسا حکایت از ترتیب اهمیت اینها کند، یعنی در فضیلت اینها را مرتبه‌بندی می‌کند، از نظر فضیلت و اهمیت اول قلب و بعد سمع و بعد بصر است، در تقدیم و افضلیت قلب بر دو مورد دیگر تردیدی نیست، قلب است که مرکز واردات است، یعنی گوشِ دل و چشمِ دل که اضافه به دل و قلب دارند، قلب یک ظرفی است که یک گوش برای آن متصور است، گوش قلبی، و یک چشم برای آن متصور است، چشم قلبی، و این ابزار ظاهری یعنی چشم و گوش در حقیقت از منافذ مهم واردات قلبی انسان هستند، با دیدن، خیلی چیزها وارد روح و قلب و دل و ذهن می‌شود، انسان چیز خوب و بد می‌بیند، آثاری که در دل انسان می‌گذارد، در مورد شنیدنی‌ها هم اینگونه است، بسیاری از اموری که انسان در قلبش وارد می‌شود از راه شنیدن است، لذا مرکز دریافت حقایق قلب است، پس در تقدیم و افضلیت و اهمیت قلب نسبت به آن دو تردیدی نیست.

اما در مورد ترتیب بین سمع و بصر اختلاف است، برخی معتقد هستند که سمع بر بصر فضیلت دارد، در مقابل برخی نیز معتقدند بصر افضل از سمع است، آنهایی که می‌گویند سمع بر بصر افضل است خود این آیه را یک شاهد و نشانه می‌گیرند، و می‌گویند خود تقدیم در ذکر دلیل بر افضلیت سمع بر بصر است، خود این تقدیم دلیل بر افضل بودن است، البته قرائن دیگری را هم می‌آورند.

مثلاً اینکه سمع شرط نبوت است، بر خلاف بصر، خدا هیچ پیامبر و رسولی را گر نیافرید، درحالی که می‌گویند بعضی پیامبران کور بودند، حال باید این بررسی تاریخی شود، البته ما حضرت یعقوب(ع) را داریم که در یک برهه زمانی نابینا شدند، ولی اینکه با عمی و کوری مبعوث شده باشد، این شاید یک مقدار از نظر مبنایی دچار مشکل شود که آیا اساساً پیامبر می‌تواند کور باشد یا خیر.

دیگر اینکه کسی که شنوایی نداشته باشد، گر باشد، این لال هم می‌شود، یعنی کوری منشاء و ریشه لال شدن است، چون چیزی شنیده‌اند لذا در سخن گفتن هم مشکل دارند، ولی کوری باعث چنین آسیب و نقصی نمی‌شود، یعنی این سببیت دارد برای بعضی نقایص دیگر در حالی که بصر چنین چیزی ندارد، لذا این حکایت از اهمیت و افضلیت سمع نسبت به بصر است.

یا مثلاً گفته شده دایره مسموعات اعم از محسوسات است، اما دایره مبصرات منحصر در محسوسات است، شما فقط چیزی را می‌بینید که محسوس باشد، چیزی که غیر محسوس است قابل دیدن نیست، آنچه که قابل دیدن است به حس ظاهری شما می‌بینید، در حالی که چیزهایی که محسوس نباشد می‌توانید بشنوید.

لذا مجموع این قرائن را شاهد و نشانه گرفته‌اند برای اینکه سمع بر بصر افضل است و به همین جهت خداوند آن را مقدم کرده است، عرض کردیم بعضی خود تقدیم سمع بر بصر را دلیل بر افضلیت و اهمیت آن نسبت به بصر گرفته‌اند.

سوال:

استاد: بحث این است که کلام خداوند تبارک و تعالی هر جزء آن بر اساس حکمت است، بالاخره اینکه در سخن گفتن یک متکلمی وقتی می‌خواهد بگوید این سه مورد راه دریافت حقایق آن بسته شده است، این دقت را بکند و با ملاحظه و به ترتیب اهمیت بگوید این مقتضای فصاحت و بلاغت است، در اینجا عرض می‌کنیم بالاخره به ترتیب اهمیت بیان شده است، این مواردی است که باید در سخن گفتن رعایت شود، اصلاً یکی از وجوه اعجاز قرآن همین مسئله بلاغت و فصاحت و این ظرافتی است که در کلام الهی است، و إلا اگر قرار بود بدون رعایت این جهات بگوید، خیلی نمی‌توانستیم این را یک وجهی از وجوه اعجاز قرآن بیان کنیم، تمام اینها واو به واو و حرف به حرف آن نکته و کلمه دارد، فهم مفسرین این است، اگر شما دلیلی بر خلاف آن دارید بیان بفرمایید، کما اینکه در اینجا یک نظر هم نیست، مفسرین اختلاف دارند، و در همین جا برخی از متکلمین قائل به عکس هستند و می‌گویند بصر افضل از سمع است، آنها هم دلایلی برای خود دارند، و آنوقت در آنجا باید برای تاخیر وجهی را بیابیم.

به هر حال آنچه که بنده در اینجا عرض کردم مطلبی است که به زعم خودم با ذوق خودم سازگار تر بود، اینکه این ترتیب رعایت شود، با همین اهمیت، این قرائن هم قرائنی است که مجموعاً متراکم شدنش می‌تواند برای انسان یک ظنی را ایجاد کند.

بحث جلسه آینده

حال نکات دیگری در این آیه وجود دارد، چرا سمع بصورت مفرد آمده است ولی قلوب و ابصار بصورت جمع آمده است، اینکه چرا ختم اسناد به خداوند داده شده است و آنها اسناد به خدا داده نشده است، اینکه «وعلی سمعهم» آیا مشمول «ختم الله» است، یا ملحق به ما بعد «و علی ابصارهم غشاوة» است، و البته بعضی نکات دیگر این سه سوال مطالبی است که جلسه آینده باید پیگیری کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»